

نسرین قدمگاهی

عضو هیأت علمی زبان و ادبیات فارسی واحد مشهد

نگاهی به فرهنگ لغات، وجوه و تشابهات قرآن بر اساس تفسیر ابوالفتوح رازی

تألیف: دکتر رضا اشرف‌زاده - نسرین قدمگاهی

چکیده

تفسیر قرآن مبتنی بر کلام پیامبر است و نخستین مفسر قرآن که همه مفسران به کلام مبارکش استناد جسته‌اند، رسول خداست (ص). (ناصری، دانش پژوه، ۱۳۶۹، ده)

در این راستا ابوالفتوح رازی مفسر بزرگ شیعی مذهب قرن ششم برجسته‌ترین اثر خود را، تفسیر گران‌سنگ و ارجمند قرآن، در صفحاتی به فراخنای حیات جاودان بشری نگاشته است؛ صرف‌نظر از تفسیر قرآن، این مجموعه مشحون از کلمات و تعبیرات اصیل پارسی است؛ هم‌چنین متن، سرشار از ذوقی حکیمانه و ادیبانه است.

در این کوتاه سخن، هدف آشنایی با تفسیر چند سویه این مفسر هنرمند- و معرفی فرهنگی ارزشمند بر اساس این تفسیر شگرف است، از طریق این فرهنگ سه جلدی- دو جلد عربی به فارسی، یک جلد فارسی به عربی- به ارزش کار مؤلف و ظرافت او در فن تفسیر ادب، زبان‌شناسی، وجه تسمیه و پیشینه برخی الفاظ و... آشنا می‌شویم.

واژه‌های کلیدی:

تفسیر ابوالفتوح رازی، فرهنگ‌نویسی، فرهنگ لغات و... براساس تفسیر ابوالفتوح رازی.

ابوالفتوح رازی

شیخ جمال الدین ابوالفتوح الحسین بن علی بن محمد بن احمد بن الحسین بن احمد الخزاعی الرازی از احفاد نافع بن بدیل بن ورقاء الخزاعی از اصحاب رسول الله (ص)، خاندان او از جمله مهاجران عرب به سرزمین فارس بودند که در نیشابور سکنی گزیدند؛ جدّ او، ابوبکر احمد بن حسین، که از شاگردان سید مرتضی و ابن زهره و شیخ طوسی بود، از نیشابور به «ری» آمد و در آن جا ساکن شد. (کهساری، ۱۳۸۱: ص ۱۵)

خاندان ابوالفتوح در شهر ری از خاندان های علم و دانش و فضیلت و تقوی بوده و همگی در این شهر اقامت داشته‌اند. (حقوقی، ۱۳۴۶: ۷) ابوالفتوح نیز ایرانی و خود وی فارسی زبان و از مردم شهر ری بوده است. در کتب رجال و تواریخ و سیر به رازی و نیشابوری بودن شیخ تصریح شده است. (همان: ۱)

گرچه به روشنی از خاندان ابوالفتوح در مآخذ سخن گفته‌اند؛ اما «شرح احوال و جزئیات زندگی ابوالفتوح چندان روشن نیست و از مآخذ و متون بازمانده از روزگاران کهن و هم چنین از خلال تفسیر او اطلاع چندانی در این باره به دست نمی‌آید». (یاحقی، ناصح ۱۳۷۱، ج ۱: ۲۰)

آنچه در می‌یابیم آنست که «شیخ خود از مشاهیر، وعاظ، محدّثین و فقهاء شیعه امامیه ری بوده و در نزد عامه مردم از شیعه و اهل سنت و جز آن مقبولیت عظیم داشته و در محله معروف به خان علّان که از محلات شهر ری بوده مجلس وعظ و تذکیر داشته و مورد توجه عموم بوده است». (حقوقی، ۱۳۴۶: ۲۴)

با توجه به تفسیر ارزشمند وی - روض الجنان و روح الجنان - و با نگرشی به نثر پارسی و سبک نگارش این اثر، علاوه بر این که این دانشمند بزرگ را یک مفسر معرفی می‌کند، در نهایت در می‌یابیم که او استاد نثر پارسی دری و یکی از اعلام ادبیات زبان ملی ایران است؛ به طور کلی آثار علمی و ادبی او به زبان پارسی باید مورد توجه ما و تحقیق قرار گیرد تا به مقام شامخ وی در این زبان پی برد. (همان: ۹)

«سال وفات ابوالفتوح در هیچ یک از مآخذ و منابعی که درباره ترجمه احوال وی مطالبی جمع و ضبط شده، ذکر نشده ... با توجه به فراین باید سال وفات ابوالفتوح را در فاصله سنوات ۵۵۴ و ۵۶۰ هجری دانست والله اعلم بالصواب، (همان: ۴۰) «علّامه

قزوینی در تعلیقاتی که بر تفسیر ابوالفتوح چاپ طهران دارند در ضمن تحقیقی انیق مولد او را پیش از چهارصد و هشتاد هجری و وفات او را اواسط مائه سادسه « (نیمه قرن ششم) شمرده‌اند. (دهخدا، ۱۳۷۳، ذیل ابوالفتوح: ۶۱۶)

در مورد آگاهی از محل دفن وی باید گفت: حاجی ملا باقر واعظ طهرانی در کتاب *جنة النعیم* - تألیف ۱۲۹۶ - درباره شیخ آورده است :

« دوم کسی از علما که در ری مدفون است و بر مزار وی نهایت افتخار باید نمود، شیخ ابوالفتوح ... است، تا آن جا که می‌نویسد: «و مزار وی (ابوالفتوح رازی) در صحن حضرت امامزاده حمزه در زمان دخول در طرف دست راست جلو حجره اول است و الواحی از کاشی که زرد می‌نماید بر آن نصب شده است که اسم شریف آن مرحوم بر آن مکتوب است و بر حسب وصیت خواسته است در جوار حضرت عبدالعظیم و مقدمه مزار امامزاده حمزه مدفون شده باشد». گویا این سنگ مزار بعدها تغییر و تبدیل یافته است.» (حقوقی ۱۳۴۶: ۴۱)، البته برخی قبر او را در اصفهان دانسته‌اند که گویا این مزار شیخ ابوالفتوح عجلی شافعی است. (← لغت نامه دهخدا، ذیل ابوالفتوح: ۶۱۶)

آثار شیخ ابوالفتوح

چندین اثر از شیخ ابوالفتوح رازی نام می‌برند که مشهورترین و گرانقدرترین همین تفسیر ایشان است که در بیست جلد به نگارش در آورده و نخستین بار در پنج مجلد به قطع بزرگ با خاتمه الطبع مرحوم علامه قزوینی به سال ۱۳۱۵ هـ. ش به طبع در آمده و سپس بارها در ده مجلد انتشار یافته است و جداگانه از تصحیح مطبعی و ملاحظات استادان دانشمند فقید، مهدی الهی قمشه‌ای و میرزا ابوالحسن شعرانی برخوردار آمده و نسخ خطی آن نسبتاً فراوان است از دیگر آثار که بدو منسوب است: رساله حسنیه، رساله تبصرة العوام فی الملل و النحل؛ و البته این اثر مورد تأیید قرار نگرفته و گویند از تصانیف سید مرتضی است). دیگر، رساله یوحنا هم‌چنین اثری دیگر به نام روح الالباب فی شرح

الشهاب. برای اطلاع از چگونگی آثار شیخ (← تحقیق در تفسیر ابوالفتوح رازی، حقوقی، ج ۲، صص ۳۳-۳۴؛ نیز مقایسه تفسیر رُوح الجنان^۱ و رُوح الجنان ... داوود کهساری، ۱۳۸۱، ص ۵)

تفسیر ابوالفتوح رازی و یا ...

اثر گرانقدر رُوح الجنان و رُوح الجنان فی تفسیر القرآن، مشهور به تفسیر ابوالفتوح رازی؛ گویا ابوالفتوح تألیف این مجموعه را بین سال‌های ۵۱۰ تا ۵۳۳ در بیست مجلد به انجام رسانیده است. (← اشرف زاده، ۱۳۸۸: ج) قاضی ششتی در مجالس نقل می‌کند: «...خواجه امام ابوالفتوح رازی بیست مجلد تفسیر قرآن از اوست که ائمه و علمای همه طوایف آن را طالب و بدان راغبند و ظاهراً اکثر آن مجلدات از تفسیر عربی او خواهد بود زیرا که نسخه تفسیر فارسی او چهار مجلد است که هر کدام به مقدار سی هزار بیت باشد و شاید که هشت مجلد نیز سازند پس باقی آن مجلدات از تفسیر عربی او خواهد بود. (← دهخدا) «قبلاً ۳ چاپ از تفسیر ابوالفتوح رازی تصحیح و چاپ شده بود، چاپ مرحوم قزوینی، چاپ مرحوم شعرانی و چاپ مرحوم الهی قمش‌ای، که چاپ بنیاد پژوهش‌های اسلامی - به کوشش آقایان دکتر محمدجعفر یاحقی و محمدمهدی ناصح صورت گرفته است و جزو انتشارات بنیاد پژوهش‌های اسلامی در بیست جلد به چاپ رسیده است - منقح‌تر و صحیح‌تر و بر اساس نسخه‌های قدیمی‌تر تصحیح شده است. (اشرف‌زاده، ۱۳۸۸: خ)

لازم به توضیح است که فرهنگ قرآنی که در سطور آینده به معرفی آن می‌پردازیم بر اساس چاپ اخیر تفسیر ابوالفتوح رازی، تألیف و تدوین شده است.

^۱. گروهی از جمله قزوینی، نام اولیه کتاب را به صورت «روض الجنان و روح الجنان» دانسته و معتقدند که بدون شبهه کلمه «روح» که در برخی نسخ در ابتدای نام کتاب آمده، تصحیف «روض» است و در این قول خود به تعدادی از مأخذ استناد می‌کنند که در آنها نام کتاب به این شکل نوشته شده است... اما گروهی دیگر معتقدند که اصل کتاب «رُوح الجنان و رُوح الجنان» به معنای «نسیم خوش بهشت و جان دلها» می‌باشد... (← برای اطلاع بیشتر کهساری، ۱۳۸۱: ص ۱۱)

ارزش تفسیر ابوالفتوح رازی

الف) ارزش مذهبی تفسیر

علاوه بر ارزش تفسیری و قرآنی، این اثر ارزش مذهبی بسیار ارزشمندی دارد و از دیدگاه شیعیان، جزو اولین، جامع‌ترین و ارجمندترین تفسیرهای فارسی شیعی است. ابوالفتوح رازی، جای جای در تفسیر، بعضی از آیات و کلمات، گفته‌ها و روایات ائمه اطهار را نقل می‌کند، در حالی که از نقل سایر مفسران عامه نیز ابایی ندارد. مثلاً:

أَنْفُسَنَا - نفس‌های خود. در تفسیر آیه ۶۱ آل عمران می‌فرماید:

« به اتفاق، مراد به نفس، امیرالمؤمنین علی (ع) است این جا، برای آن که کسی نفس خود را بنخواند. » ۳/۳۶۵ و در تفسیر ابناءکم، در همین آیه شریفه می‌نویسد: «به اتفاق حسن و حسین آند. » ۴/۳۶۴ . . .

نکته قابل توجه، تفسیر حروف مقطعه قرآن است که تقریباً نظر تمامی مفسران گذشته و قول ائمه اطهار را می‌آورد.

مثلاً:

الم: الف، لام، میم

« مفسران در معنی این کلمت، اعنی « الم » و مانند این خلاف کردند، بعضی گفتند: سِرٌّ مِنْ أَسْرَارِ اللَّهِ إِسْتَأْثَرَ اللَّهُ بِعِلْمِهَا: سِرِّی از اسرار خداست که خدای - تعالی - به علم آن مختص است.

بعضی دگر گفتند: سِرٌّ مِنْ أَسْرَارِ الْقُرْآن: سِرِّی از اسرار قرآن:

از امیرالمؤمنین - علی - علیه السلام - روایت کردند که او گفت: لِكُلِّ كِتَابٍ صَفْوَةٌ وَ صَفْوَةُ الْقُرْآنِ حُرُوفُ التَّهْجِیِّ. گفت هر کتابی را گزیده‌ای و خالصه‌ای هست و خلاصه قرآن، این حروف مقطع است.

عبدالله عباس می گوید: قَسَمَ است. خدای - تعالی - سوگند می‌خورد، برای آن که کلام او از این حروف منظوم است و قولی دیگر از او آن است که: ثنایی است که خدای بر خود می‌گوید.

سعید جُبیر گوید: نام‌های خداست، اگر مردم تألیف آن بدانند کردن، نبینی که «آلر» و «حم» و «نون» چون جمع کنی «الرَّحْمَنُ» باشد. عبدالله عَبَّاس گفت: معنی آن است که خدا گفت: «أَنَا اللَّهُ أَعْلَمُ» من خدای بهتر دانم. مجاهده و قتاده گفتند: از نام‌های قرآن است.

ربیع آنس گفت: الف: «أنا»، لام: «لی»، میم: «منی» به الف اشارت به آن کرد که همه منم، به «لام» اشارت کرد که همه مراست، و به «میم» اشارت به آن کرد که همه از من است. «۹۷/۱»

یا در مورد «آلمص» در سوره اعراف، آیه ۱ (ج ۱۱۹/۸) به همین گستردگی، نظر مفسران گوناگون را نقل می‌کند.

بی‌جهت نیست که او را به «شیخ امام»، «عالم»، «واعظ»، «مفسر»، و «متدین» ملقب کرده‌اند. (ر.ک.ج ۱/سی) زیرا این دانشمند شیعه ایرانی، از تمامی جهات و با احاطه کامل به لغت و زبان عربی و تسلط کامل بر احادیث و روایات، هر آیه را بررسی، نقل و بیان و تفسیر می‌کنند. (اشرف زاده ۱۳۸۸: ص ۳-خ)

نویسنده این فرهنگ قرآنی در مقدمه این اثر به ذکر ارزش‌های گوناگون این تفسیر - به صورت شماره‌گذاری - پرداخته است. (← مقدمه فرهنگ لغات، وجوه و مشابهات قرآن بر اساس تفسیر ابوالفتوح رازی)

ارزش‌های دیگر این اثر از دگر سوها عبارتند از:

جنبه ادبی، جنبه روایی، جنبه کلامی، جنبه فقهی و توجه به تناسب میان آیات و ذکر نکات نغز عارفانه تحت عنوان «اهل اشارت».

این جنبه‌ها به شرح عبارتند از:

الف) جنبه ادبی، اگرچه سبک و شیوه ابوالفتوح واعظانه است و درباره نکات ادبی غور بسیار نکرده و خیلی جدی وارد نمی‌شود...؛ اما آن اندازه شواهد از اشعار و امثال که برای بیان لغات و قواعد عربیت آورده در هیچ یک از تفاسیر دیگر نیامده است. تفسیر کشف با آن که مؤلفش استاد بزرگ فن عربی است به اندازه ابوالفتوح تحقیق لغوی و ادبی ندارد الا این که نکات معانی و بیان در تفسیر کشف بیش از همه تفاسیر است؛ اکنون بانگرشی کلی بر این تفاسیر، نکات ذیل در این مجموعه قابل بررسی است:

الف - نکات صرفی و نحوی:

- ۱- اشتقاق لغات
- ۲- ذکر وجوه مختلف کلمات
- ۳- استفاده از اشعار و امثال عربی
- ۴- استفاده از اشعار و امثال فارسی

ب) جنبه روایی:

- ۱- کیفیت استفاده از روایات
- ۲- نقل اقوال پیشینیان و جرح و تعدیل آنها
- ۳- توجه به قراءات مختلف و بیان دلیل هر یک از قراء برای قراءت خویش
- ۴- ذکر اسباب نزول

ج) جنبه کلامی

د) جنبه فقهی

ه) توجه به تناسب میان آیات (به جهت جلوگیری از اطالۀ کلام، از شرح این

قسمت‌ها خودداری می‌شود).

د) ذکر نکات نغز و عارفانه تحت عنوان « اهل اشارت » برای تأدیب و پند گرفتن ... مثلاً در اثناء تفسیر راجع به مسائلی از قبیل اخلاص، توکل، ذکر، صبر، صدق و ... توجیهاات و اشاراتی دارد و سخنانی می‌آورد که خواننده را تحت تأثیر قرار می‌دهد ... به جهت اشارات نغز و عارفانه در این اثر بزرگ، ذکر شده است که « شیخ ابوالفتوح علاوه بر تبخّر در تفسیر و وعظ و تذکیر تا اندازه‌یی به تصوّف و عرفان نیز متمایل بوده است. » (حقوقی، ۱۳۴۶: ۱) (برای اطلاع بیشتر از ویژگی‌های این اثر، ← مقایسه تفسیر روح الجنان و مفاتیح الغیب، (کهساری، ۱۳۸۱، صص ۴۰-۱۵) به جهت اشارات نغز و عارفانه در این اثر بزرگ، ذکر شده است که « شیخ ابوالفتوح علاوه بر تبخّر در تفسیر و وعظ و تذکیر تا اندازه‌یی به تصوّف و عرفان نیز متمایل بوده است. » (حقوقی، ۱۳۴۶: ۱)

سبک نثر ابوالفتوح رازی

ذکر پاره‌ای ویژگی‌های سبکی و لغوی بر اساس فرهنگ

« این کتاب را [تفسیر ابوالفتوح رازی] نیز بایستی در عداد کتب علمی این دوره که از نثر قدیم تقلید می‌شده است قرار داد زیرا در صرف و نحو و لغات و طرز جمله بندی کاملاً به کتب قرن پنجم شباهت دارد و غالب سلیقه‌های آن عصر در این کتاب دیده می‌شود، از آوردن فعل‌های شرطی و تردیدی و مطبوعی و استمراری با یاء مجهول و استعمال متکلم مع الغیر در فعل‌های تردیدی یا شرطی مزبور به صیغه خاصی که فقط در قرن چهارم یا پنجم به تقلید قدیم معمول بوده است، مانند « کرد مانی » و « دیدمانی » و « مُردمانی » و غیره که در بلعمی و کتب متصوفه و اسکندر نامه است. (سبک شناسی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۳۹۲)

« لَوْ نَعْلَمُ قِتَالاً لِّا تَبَغْنَاكُمْ ... آل عمران (۳) ۱۶۷/۳ »

« اگر دانستمانی کارزاری. پسروی کردمانی شما را ... » ۱۳۹/۵

اکنون به بررسی این اثر از جهت

الف) ویژگی‌های صرفی و نحوی (ب) بررسی لغوی،

می‌پردازیم:

الف) نمونه‌های صرفی و نحوی :

۱- مفعول با دو حرف نشانه:

بدرستی که من روی خود آوردم مرآن را که بیافرید آسمان‌ها و زمین مسلمان شده.

← انعام (۶) ۷۹/۶ - ۳۳۷/۷

۲- و گاه مفعول بدون حرف نشانه: و بدرید پیرهن او از پس یوسف (۱۲) ۲۵/۱۱ - ۳۸/۱۱

۳- کاربرد مفعول مطلق نوعی به شیوه عربی:

« چون شما را بدرانند هر درانیدنی » ۳۲/۱۶

۴- ارکان جمله بعد از فعل: مُتَّكِنِينَ عَلَي رَفْرَفٍ خُضْرٍ ... رحمن (۵۵) ۷۶/۵۵ « تکیه زده

باشند بر رفر ف سبز... » ۲۴۴/۱۸ و اگر تباه کند، تو را از دیو تباهی ... فصلت (۴۱) ۳۶/۴۱

۷۳/۱۷

* این مورد با توجه به ترجمه لفظ به لفظ بوده و، جمله‌بندی تحت تأثیر قواعد عربی قرار گرفته است.

۵- در برخی موارد تطابق صفت و موصوف در جمع:

ولا تنكحوا المشركات حتی یومنن ... البقره(۲) ۲۲۱/۲ « و به زنی مکنید زنان مشرکان را

تا آرند ایمان ... » ۱۹۴/۳

۶- کاربرد حروف اضافه به جای هم (بر، به جای به):

گفت ظلم کرد بر تو به خواستن گوسپندت

۷- ضمیر پیوسته به صورت ضمیر جدا :

فَذَرَهُمْ فِي عَمْرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ. مؤمنون (۲۳) ۵۴/۲۳

دست بدار از ایشان در گمراهی ایشان تا مدتی. ۲۰/۱۴

۸- بر به صورت اَبْر:

أَبْرِي أَوْ بَرُود ← قُصِيَه

۷- کاربرد « را » به جای حرف اضافه « برای » :

« ... در آن دو، بزه بزرگ است و سودهایی مردمان را ... » ۱۹۴/۳

۸- کاربرد را همراه با نهاد :

کلمتی است جامع هر مراد را که مردان را باشد از زنان ← رَفَثَ

۹- « باز » به جای « سوی »

و فراهم گیر دستت را باز یالت طه (۲۰) ۲۲/۲۰ ۱۲۸/۱۳

۱۰- حذف علامت سؤال از جمله :

... فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَنُونَ عَنَّا نَصِيْبًا مِنَ النَّارِ مؤمن (۴۰) ۴۷/۴۰

« ... هستی شما بگریزانیده از ما بهری از دوزخ؟ » ۲۵/۱۷

۱۱- و گاه « ای » به جای « آیا » سؤال :

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا قصص (۲۸) ۷۱/۲۸

بگو ای محمد! ای می‌بینید شما آن که خدای کند بر شما شب را همیشه ... ؟ » ۱۶۰/۱۵

در کاربرد افعال، این تغییرات در تفاوت با شیوه کاربرد امروزین قابل توجه

است:

۱- شناسه‌های جمع « ید » اغلب به گونه « ی » مخفف آمده است:

« در رَوی » به جای « در روید » ← سلام علیکم

نماز کُنْی ← به جای نماز کنید ← سَبَّحُوا

می‌گفتی به جای می‌گفتید ← سامراً

مکشی به جای مکشید ← الصید

مَرّی به جای مروید

(... و گفتیم ایشان را که از اندازه مَرّی در روز شنبه ...) ← لا تعدّوا نساء (۴/۱۵۴)

تنها شیوه‌ای که ویژه آن کتاب [تفسیر ابوالفتوح] است، مفرد آوردن جمع مخاطب است که در سایر کتب این دوره گاه به گاه با آن روبرو می‌شویم ولی در این کتاب صفحه‌ای از آن خالی نیست. البته مرحوم ملک الشعراء بهار در این زمینه گویند: «در حدود خراسان و ری ذال‌های معجمه قدیم پارسی را از قدیم دال مهمله یا تاء مثناة و یا یاء تحتانی تلفظ می‌نموده‌اند؛ مانند: باذ و مادر و برادر و خدای که باد و مادر و خدای گویند و کنیز، روید که کنیت و رویت می‌گفته‌اند و ترغبذ که ترغبی گفته و ازغد که زغی گفتند و ماذان = مایان و دارابذ = دراوی، فارمذ = فارمی و پذام = پیام و پذمانک = پیمانک و هزاران نظایر آن و بعید نیست که کنیز و روید سایر جموع مخاطب را نیز در لهجه عمومی کنی، روی ازین لحاظ گفته باشند؛ یعنی که ذال آخر آن کلمات را به یاء بدل کرده باشند ولیکن آن یاء در گفتن و نوشتن بالطبع ساقط شده باشد ورنه وجه دیگری در حذف دال علامت جمع به نظر نمی‌رسد. » (سبک شناسی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۳۰۲-۳۹۲)

۲- گاه فعل کامل تلفظ نمی‌شده است؛ مانند :

گسی کردن به جای گسیل کردن ← (... و أَسْرَحُكُنَّ سَرَّاجاً جَمِیلاً. احزاب(۳۳)/۲۸)

« ... و روانه و گسی کنمتان گسی کردن نیکو »

۳- کاربرد «ب» بر سر فعل ماضی ساده و استمراری و ... :

- « ... نام ایشان و تاریخ غیبت ایشان بر آن جا نقش کرده، بر در غار بنهادند تا مردم ببینند و از آن معتبر شوند. »
- بخواندندی ← رَعَبَ
- ۴- «ب» بر سر ماضی استمراری منفی:
بنکشتندی ← مَا قُتِلْنَا
- ۵- علامت نفی جدا از فعل:
« ... نه سایه کند و نه بگریزند از زبانه آتش ← اللّهب
« ... و نه انداختی تو چون انداختی ← رَمَيْتَ
« ... و نه فرا پیش شوی » ← لَا تَسْتَقْدُمُونَ
و گاه با باء تأکید: بنه افتند ← عُمِيَانًا
- ۵- «م» نفی به جای «ن»:
و تباهی مکنید ← لَا تُفْسِدُوا
- ۶- گاه نشانه نفی به صورت مه:
بر مه آرایید ← لَا تَبْرَجْنَ
مه دارند تو را سبک: لَا يَسْتَخَفَّنَكَ
- ۷- فعل‌های مضارع معمولاً بدون نشانه هستند:
« او آن است که رواند شما را در خشک و در دریا » یونس(۱۰)/۲۲ ← مُسَيِّرُكُمْ
- ۸- «ی» استمراری به جای «می»:
« و اگر خواهیم برداشتمی او را بدان » ← رَفَعْنَا
- ۹- «ب» بر سر ماضی استمراری منفی:
بنکشتندی ← مَا قُتِلْنَا
- ۱۰- می + ب در فعل مضارع:
می‌بگردانند و می‌بگردند ← هُمْ يَصُدُّونَ
- ۱۱- و نشانه فعل جدا از فعل:
می‌خصوصت کنند ← يُخَصِّمُونَ
- ۱۲- خواهیم به جای خواستیم (فعل مضارع فارسی در معادل ماضی عربی):
و لو شِئْنَا لَرَفَعْنَا بِهَا ... اعراف(۷)/۱۷۶ ← شِئْنَا

- و اگر خواهیم برداشتی می او را بدان ... ۲/۹
- ۱۳- فعل به صورت مخفف آمده است :
- نیند به جای نیستند (... وَ اِنْ هُمْ اِلَّا يَطْنُونَ) البقره (۲) ۷۸/۲
- « ... و نیند ایشان مگر گمان برنده » ۲۳/۲
- ۱۴- کاربرد برخی فعل‌ها که امروزه دیگر تقریباً از زبان خارج شده است:
- آغالیدن « ... لَنْعَرِيكَ بِهِمْ ... » احزاب (۳۳) ۶۰/۳۳
- « ... بی‌آغالیم تو را بر ایشان ... » ۱۷/۱۶
- ۱۵- پروردند به صورت پروریدند آورده است ← صغیراً
- ۱۶- کاربرد نوعی « ها » با فعل:
- « ... وَ اَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا » نساء (۴) ۲۱/۴ « ... و ها گرفتند از شما پیمانی ستر»
- ۲۸۶/۵
- « ... ها گیرم، و ها گرفت و غیره و این یادگار لهجهٔ محلی رازی است که در پهلوی شمالی و ولایات اطراف ری و شهرمیرزاد و سنگسر معمول بوده و می‌باشد و در اسکندر نامه هم این گونه کاربرد به کار رفته است. » (سبک شناسی، ۱۳۸۰، ج ۲: ص ۳۹۲)
- ۱۷- حذف « الف » از فعل در رسم الخط:
- « ... فَلْتَلْقِهَ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ ... » طه (۲۰) ۳۹/۲۰
- « بیفکند او را دریا به گناره ... » ۱۴۱/۱۳
- ۱۸- در رسم الخط کلمه گاه « پ » به جای « ی » آمده است.
- شَیَاطِينِهِم ← شَیَاطِينِهِم
حین ← حین
- ۱۹- در رسم الخط نشانهٔ جمع به گونه‌ای متفاوت با رسم الخط امروز به کار رفته است :
- الرَّهْبَانَ ← ترسانان
- و یا « ... و می‌گویند اینان شفاعت خواهان مانند. » ۱۰۸/۱۰
- ۲۰- کاربرد مفعول مطلق نوعی به شیوهٔ عربی :
- « ... چون شما را بدرانند هر درانیدنی ... » ۳۲/۱۶
- ۲۱- کاربرد هو + اسم که صفت فاعلی می‌سازد:

- « فَاِنَّ اللّٰهَ شَاكِرٌ عَلِيْمٌ » البقره (۲/۱۵۸)
- « خدای هو سپاس داناست » ۲۵۲/۲
- « ... اِنَّهُ غَفُوْرٌ شَكُوْرٌ » فاطر (۳۵/۳۰)
- « ... که او آمرزنده و هو سپاسی است » ۱۰۳/۱۶
- ۲۲- کاربرد نوعی « ی » با کلمه :
- « ... اَنْفَقُوْا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ ... » ۲۷۶/۲
- « هزینه کنی از پاکهای آن چه می اندوزی ... » ۴۰/۴
- رودهای ← سالت
- « روان گشت رودهای به اندازه خود... » ۲۰۵/۱۱
- ۲۳- گاه کلمه به صورت مخفف آمده است :
- سُراخ: به جای سوراخ ← سَمِ الْخِيَاطِ: سُراخ سوزنی
- « تا در شود شتر در سراخ سوزنی... » ۱۸۲/۸
- ۲۴- گاه کلمه به صورت اشباع آمده است :
- خوْرَم به جای خرم ← يَسْتَبْشِرُوْنَ
- « وخورمند ایشان به آنان که در نرسیدند به ایشان از پس ایشان... » ۱۴۰/۵
- ۲۵- « ی » مجهول (که در برخی کلمات به کار برده شده است):
- کنجد ← کنجید ← يَعْصِرُوْنَ ده ← ديه ← مُهْلِك
- « مراد به «عصر» هر چیزی که از او شرابی بگیرند، چون انگور و سیب و بهی و هر چه که از او روغنی بگیرند چون کنجید و زیتون و جز آن. » ۹۰/۱۱
- ۲۶- « ا » بر سر برخی الفاظ که امروز از لفظ ساقط شده است:
- فساد ← افساد
- ۲۷- و یا « و » دنبال لفظ شنا (البتّه در گذشته به صورت شناه، آشنا، آشناه، شناو به کار می رفته) :
- شنا ← شناو يَسْبُحُوْنَ
- « همه در فلک شناو می برند. » ۲۱۷/۱۳
- ۲۸- برخی الفاظ مشتق مرکب که امروزه به گونه‌ای دیگر به کار می‌روند :

شبانہ روز ← شباروزی

۲۹- حذف حرفی به جهت سهولت تلفظ :

دشوار ← دشخوار ← العِزَّة

«اصل کلمه از شدت و صلابت است و آنچه نایافت باشد هم برای این عزیز خوانند

آن را، برای آن که بر طالبش دشوار و سخت باشد. ۱۵۵/۶

۳۰- ابدال که در این تفسیر جایی گسترده دارد :

هسته ← استه ترنگین ← ترنجبین ویران ← بیران

توان ← تابان بیرهیزد ← بیرخیزد زبر ← زور

بر ← ور وزغ ← بزغ باجبان ← باژوان

درخشیده ← درفشیده گنجشک ← بنجشک زبان ← زفان

گوسفند ← گوسپند دیو ← دیف جزیت ← گزیت

کارزار ← کالزار دیرینه ← دیزینه

باشگونه ← واژگون (توضیح آن که در این مورد ابدال و حذف صورت

گرفته است)

بپرهیزان ← بپهیزان (در این مورد قلب صورت گرفته است.)

پرستو ← پرستک (کلمه به صورت مخفف همراه با نوعی کاف ظرافت

به کار رفته است.)

۳۱- «ب» بر سر صفت فاعلی :

پرستنده ← پرستنده

۳۲- کاربرد اندر به جای در :

«... ای چون نیست گردیم اندر زمین ...» ۳۰۹/۱۵

مطالب فوق اندکی از ویژگی‌های صرفی، نحوی و سبکی متن تفسیر است.

بحث لغوی

ابوالفتوح در ترجمه مفردات و ترکیبات قرآن، لغات عربی ملموس و رایج در زبان

فارسی را به کار می‌برد، تعداد زیاد از لغات اصیل فارسی را در ترجمه دقیق کلمه قرآنی

می‌آورد که چه از جهت زبان‌شناسی و چه از جهت فارسی‌گویی و فارسی‌نویسی و دستور تاریخی زبان، حایز اهمّیت بسیار است، ارزش این‌گونه کلمات فارسی دری وقتی مشخص‌تر می‌شود که بدانیم مسلمانان در ترجمه کلمات و آیات قرآنی، نهایت دقت و امانت را به کار می‌بردند که کلمه یا عباراتی را در ترجمان لغت قرآن به کار ببرند که جوانب گوناگون معنی کلام خدا را به خواننده منتقل کند.

این‌گونه لغات اصیل دری در ۲۰ مجلد این تفسیر شریف بسیار زیاد است که نمی‌توان در این سخن کوتاه به نقل همه آنان پرداخت در این جایگاه به گوشه‌ای از این کلمات اصیل فارسی اشاره می‌شود. (اشرف زاده، ... ۱۳۸۸: ذ)

کاربرد لغاتی که دیگر امروز به کار نمی‌روند:

- افلاخته ← منشور

«... وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا» بنی‌اسرائیل (۱۷)/۱۳

«... و بیرون آریم برای او روز قیامت، نامه‌ای که ببند آن را افلاخته ...» ۱۲/۱۲۵

- دستورنجهها ← آساور

«يُحَلِّوْنَ مِنْ آسَاوِرٍ مِنْ ذَهَبٍ ...» کهف (۱۸)/۳ «به حُلّی ایشان کنند در آن جا از

دستورنجهها از زر ...»

- جرزه ← مقامِع [ربوس]

«وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ.» حج (۲۲)/۲۱

«ایشان را در آن جا جرزه‌هایی از آهن» ۱۳/۳۰۷

جمع مَقَمَعَه و آن مِقْرَعَه باشد ... و آن آلت قمع و قهر و زجر باشد. ۱۳/۳۱۴

- برشخید ← اشتعل

«... وَ اشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا ...» مریم (۱۹)/۴ «... و برشبخید سر به پیری ...» ۱۳/۵۲

- مُتَعَه به جای برخوردار ← اسْتَمْتَعْتُمْ

«... فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ ...» نساء (۴)/۲۴

«... آنچه متعه کنید به آن از ایشان ...» ۵/۳۰۳

- پیخته ← مَطْوِيَّاتٌ:

«... وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ ...» زمر (۳۹)/۶۷

«... و آسمان‌ها پیخته به دست راستِ او ...» ۳۳۲/۱۶
 غم ← برای آن غم گویند که دل را بازپوشد؛ در عربی عُمَةٌ: پوشیده، است و غم‌ام در معنی ابر برای آن که آسمان بی‌پوشد.

و یا توضیح درباره پیشینه کاربرد لفظ:

«صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ صِبْغَةً» البقره (۲) ۱۳۸/۲

جهودان را عادت بودی که چون ایشان را مولودی بودی، رنگی در او مالیدندی و ترسایان نیز رنگی به خلاف رنگ جهودان در مولود مالیدندی، و آن چون شعاری بودی ایشان را؛ حق - تعالی - گفت شعار مسلمانی که بر رنگ اصل خلقت باشد، خدا آفرید، آن بهتر باشد. ۱۸۸/۲

و باز آمده است: «دین را اثری و علامتی بود، چنان که رنگ را. ترسایان را چون فرزندی آمدی، روز هفتم او را به آبی بردندی که آن را عمودیه گفتندی، و او را به آن آب بشستندی و گفتندی: صَبَّغْنَاهُ بِهِ؛ ما او را بدین آب بشستیم تا دینی دگر نگیرد جز ترسایی، و این به جای خِتان داشتند». (۴۰) ۱۸۸/۲

در زمینه نکات صرفی، نحوی، سبکی و به خصوص در زمینه ریشه، کاربرد وجه تسمیه الفاظ مطالب بسیار گسترده و متنوع است. در مورد ارزشهای چند سویه این اثر گراندقدر که از حوصله این مقاله و این مجال فراتر است، سخن بسیار است و این اندک مختصری بود جهت معرفی تفسیر ابوالفتوح و به تبع آن فرهنگ لغات، وجوه و متشابهات قرآن که بر اساس آن تدوین شده است.

نگاهی به کتاب «فرهنگ لغات، وجوه و متشابهات قرآن بر اساس تفسیر ابوالفتوح رازی»:

این کتاب با تألیف آقای دکتر رضا اشرف‌زاده و با همکاری نسرين قدمگاهی، با همت دانشگاه آزاد اسلامی مشهد و با همکاری انتشارات سخن‌گستر در بهار ۱۳۸۸ و در ۳ جلد انتشار یافته است که به طور مجموع ۱۳۶۰ صفحه را شامل می‌شود.

در ۲ مجلد اول و دوم، در ابتدا کلمات قرآنی استخراج شده است؛ دوم: معنی پارسی آن به عنوان ترجمه لفظ به لفظ ذکر شده است. سوم: در ذیل آن، قسمتی از آیه

شریفه که آن کلمه در آن قرار دارد؛ آمده است. در کنار آیه کریمه، نام سوره، شماره آن - در کمانک، و شماره آیه - در پشت خط آریب آورده شده :

مثلاً: اُكْوَابٍ كَوْزَهَائِیْ بَاغْرَدِنِ

« ... بِاَكْوَابٍ وَ اَبَارِیْقٍ وَ كَاسٍ مِّنْ مَّعِیْنِ. » واقعه (۵۶)/۱۸

« به کوزه‌های با گردن و بی‌گوشه و کاسی از خمر. »

چنانچه در کلّ تفسیر معنی یا معانی دیگری برای یک کلمه است، آن معنی یا معانی پس از معنی اصلی کلمه ذکر شده در آیه، با شماره سوره و آیه آمده است؛ مثلاً:

الفریضة: مَهْرٍ مَّعِیْنِ. مقداری ۲/۲۳۶. فرمانی ۱۱/۴ .

هم‌چنین معنی آیه ذکر شده که در آن کلمه قرآنی معنی شده، ذکر گردیده به دنبال آیه مذکور با حفظ نشانی آمده است. (مقدمه، ج ۱/ق)

ابوالفتوح گاه علاوه بر معنی ذکر شده در آیه، از قول مفسران گوناگون - شیعه و اهل تسنن - معانی دیگری برای کلمه آورده است؛ مانند: قَسْوَرَة: شیر

« فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَة. » مدثر (۷۴)/۵۱ « که برمد از شیر » ۲۰/۲۰

تیراندازان (۵۰)(۴۵). صیادان (۳۳) از دام صیادان گریخته (۴۳) به زبان حبشه، شیر باشد (۴۰) شماره‌های فوق، به جای ذکر نام مفسران انتخاب شده است؛ مثلاً شماره ۵۰ به جای نام مفسر، مجاهد است.

- نکته ارزنده و قابل توجه در این فرهنگ، آن است که « توضیحاتی ابوالفتوح در متن، برای آن لغتی آورده است، که در ذیل آیات دیگر و در جاهای دیگر نیز ممکن

است آمده باشد؛ به عنوان مثال : طِبَاقًا: بر هم نهاده. زَبْرٍ یكْدِیْگَر. ۱۵/۷۱

« الَّذِیْ خَلَقَ سَمَآوَاتٍ طِبَاقًا ... » ملک (۶۷)/۳ « آن را بیافرید هفت آسمان بر هم

نهاده ... » ۳۱۱/۱۹

آسمان دنیا موجی است مکفوف و آسمان دوم از سنگ مرمر است سفید و آسمان سیوم از آهن است و آسمان چهارم از مس است و گفتند: از روی، و پنجم از سیم است و ششم از زر است و هفتم از یاقوت سرخ، و از آسمان هفتم تا به عرش هفت حجاب است ... (۵۶)

و یا :

بَشْرُهُمْ : مژده [ده] ایشان را .

« فَبَشْرُهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ. » جاثیه (۴۵) / ۸ « ... مژده ده او را به عذابی دردناک. » ۲۳۸/۴

اصل بشارت در لغت، چیزی باشد که اثر آن از سرور و حُزن بر بشره پیدا شود، و لکن در عرف، در سرور و خیر خیر مستعمل است و در عذاب و محنت، استعمالش مجاز بود. ۲۴۲/۴
برای اطلاع بیشتر از ویژگی‌های این فرهنگ (← مقدمه، ج ۱: چ تا م)

تألیف جلد سوم

با توجه به آن که تعداد لغات و ترکیبات نابی که در ترجمه کلمات قرآنی این تفسیر آمده، به قدری دقیق است و زیبا و با اسلوب عالی که این جانب (دکتر رضا اشرف زاده) را بر آن داشت که فهرستی از این لغات و ترکیبات و تعبیرات فراهم آورد و در پایان جلد‌های فرهنگ بیاورد، ولی از آن جایی که بدون ذکر کلمه یا کلمات قرآنی در مقابل آن لغت یا ترکیب، این فهرست بی‌معنا و ابتر می‌نمود، بر آن شد که کلمه قرآنی را نیز - با ذکر شماره سوره و آیه - ذکر کند و چون گاهی کلمه یا ترکیب فارسی، غریب می‌نمود و حاجت به توضیح و تفسیر داشت که معنی کلمه را واضح‌تر نماید - و خود ابوالفتوح رازی نیز این مطلب را دریافته بود و به همین علت، برای آن لغت، تفسیر گونه‌ای نیز در متن آورده است - مطالب تفسیری کلمه نیز با ذکر شماره جلد و صفحه در ذیل لغت آورده شد، که کتاب را بسیار مفیدتر و کارآمدتر کرده - اگرچه در بخش اول، اغلب آن تفسیرها نیز آورده شده بود. (← مقدمه، ج سوم، ۱۰۷۱)
به عنوان مثال برخی ویژگی‌های فارسی که برای معادلات لغات قرآنی می‌آورد؛ به شرح ذیل می‌باشد:

ترکیبات بدیع با پیشوندهایی هم‌چون « بی » :

بی سامان کاران: فاسقین. ۴۶/۱۵ (۸۶/۱۸) بی آگاه: غافل ۱۴۴/۲. (۱۹۴/۲)

بی گمانان: مؤقنون. ۱۲/۳۲. (۳۰۹/۱۵)

و هم‌چنین با پیشوند « به » ترکیباتی را برای معادل عربی در نظر گرفته است.

به غایت: جَهْد. ۴۲/۳۵. (۱۲۰/۱۶). عَتِيَاءُ ۸/۱۹ (۵۳/۱۳). اَمْدًا ۱۲/۸ (۳۰۶/۱۲)

به دروغ دارند: كَذَّبُوا. ۳۹/۲ (۲۱۵/۱) به اخلاص: مُخْلِصًا. ۵۱/۱۹ (۸۵/۱۳)

و یا لغات بدیع دری خراسانی و گاه لهجه‌ای که دانستن آنها به گونه‌ای حدود کاربرد دایره زبان را در گذشته به ما نشان می‌دهد و ارزش زبان‌شناسی این تفسیر را نشان می‌دهد:

آسکی: بَعُوضَةٌ ۲۲/۲ (۱۷۵/۱) چشم شکستن: وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ. ۳۹۵/۲۰

آن که به چشم شکستن عیب کند. (سفیان ثوری). آن که به چشم و ابرو و اشارت طعن زند بر او. (۶۰)

سخته: مَوْزُونٌ ۳۰۳/۱۱ نهادگی [تأنی]: مُكْتَثٌ ۲۸۱/۱۲

پاییدن: نگه داشتن، حفظ کردن « وَ جَعَلَ لَكُمْ سِرَابِيلَ تَقِيَكُمُ الْحَرَّ » ← نحل (۱۶/۸۱)

« و کرد برای شما پیراهن‌ها که بیاید شما را از گرما » ۸/۱۲

سنبیدن: نَقَبًا ۲۴/۱۳ بیچاردن: اَعْتَدْنَا ۲۴/۱۳

برافلاجند [باز کرده شود] نُشِرَتْ ۱۵۷/۲۰ افلاخند ۱۲۳/۱۸

سنبه: مَرِيدٌ ۲۹۸/۱۳ جرمکاران: الْمُجْرِمُونَ ۲۳۳/۱۵

شکرفیدن: عِثَارٌ ۱۹۱/۷ بخنوه: بَرَقَ ۱۱۷/۱

دستورنجن: اَسَاوِرٌ ۳۴۲/۱۲ برخ ایشان: نَصِيبُهُمْ ۱۸۱/۸

فراافته: ضَلَّ ۲۱۳/۸ پای داشت: يَحْزِيهِمْ ۷۴/۱۰

آفتابگاه: شَرِقَ ۵۴/۱۳ رزیده [ریزنده]: هَارٌ

بخوزیده [فرود آورد او را] اسْتَهْوَتْهُ ۳۱۸/۷ دوسنده، نوسیده: لَازِبٌ ۱۱/۱۶

گذوا [کدو]: يَقْطِينٌ ۲۳۵/۱۶

- کلمات تنوین دار عربی را با آوردن « به » بر سر آن به نوعی مفرس می‌کند:

به فسوس: هُزُواً ۲۳۱/۲ (۲۷۰/۳) به اخلاص: مُخْلِصًا. ۵۱/۱۹ (۸۵/۱۳)

به راست: يَقِينًا ۱۵۷/۴ (۱۶۵/۶) به درست: الْحَقُّ. ۲۶/۲۵ (۲۰۶/۱۴)

به گفتار: قِبَالًا ۱۲۲/۴ (۱۱۵/۶)

- گاهی لفظی که به صورت جمع است مفرد آن - هم چون در تفسیر - در فرهنگ قرآنی آمده است:

کشتیها: الْجَوَارُ ۳۲/۴۲ (۱۱۶/۱۷)

واحدتها: جاریه. برای آن جاریه خواند آن را که بر آب رونده باشد. (۱۳۶/۱۷)

- و گاه کاربرد هر کلمه در جایگاه دقیق خود توضیح داده شده؛ از آن نمونه است:

کژی: عَوْجاً. ۳/۱۴ (۲۴۵/۱). زَيْعُ. ۷/۱۳ (۱۶۵/۴). جَنْفًا. ۱۸۱/۲ (۳۰۷/۳)
در دین و کار کلام عوج گویند به کسر، و در چوب و دیوار و آنچه اجسام باشد به
فتح عین، عوج، گویند. (۲۴۸/۱۱)

العَوْجُ: فی الدین و الامر. و العَوْجُ: فی العصا و امثالها. (۲۰۱/۸)

زَيْعٌ: یعنی میلی کژی از حق، و گفته‌اند: مراد شک است. (۱۷۸/۴)

جَنْفٌ: حیفی، میلی و ناواجبی. (۳۴۸/۳)

توضیح دقیق برخی کلمات در این تفسیر انسان را به اعجاز و اعجاب وای می‌دارد؛ به
عنوان مثال: صبری نیکو: صَبْرٌ جَمِيلٌ ۱۸/۱۲ (۳/۱۱). صبر نیکو آن باشد که در خلال آن
جزعی نباشد. (۳۱/۱۱)

وگاه مسؤولیت مؤلف تفسیر از بیان منظور لفظ یا ترکیب یا اصطلاح، تحسین برانگیز
است؛ صاحبِ شما: صاحبِکُم. ۴۶/۳۴ (۷۷/۱۶). یعنی: محمد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -
(۸۳/۱۶)

و یا ارتباط برخی کلمات با هم از نظر گاه و وجه تسمیه آنان:

پوشش: غَوَاشٌ ۴۱/۷ (۱۸۳/۸).

غواشی، جمع غاشیه باشد، و آن چیزی بود که باز بوشد ایشان را. (۱۹۳/۸)

پوشش: غِشَاوَةٌ. ۲۳/۴۵ (۲۲۵/۱۷). یعنی به منزلت آن است که چشم، تاریک دارد از آن

جا که چیزی نمی‌بیند که او را سود دارد و مراد آن است که نظر و تفکر نمی‌کند تا
عملش حاصل شود. (۲۳۴/۱۷). غَطَا و پوشش بود و غاشیه زین، از این جا گویند که

پوشش زین باشد. (۱۱۵/۱)

هم‌چنین ترجمه‌های دیگر عربی معادل پوشش ذکر شده است که قابل توجه است.

و از این جهت می‌تواند مکمل فرهنگ‌های عربی به فارسی باشد از جهت آن که

ابوالفتوح تفاوت کاربرد لغت‌ها را ذکر کرده و عیناً این تفاوت کاربردها در این فرهنگ

جای جای نقل شده است:

پوششها: اَكِنَّةٌ ۲۵/۶ (۲۵۱/۷) جمع کِنَانٌ باشد و آن، غَطَاءٌ و پوشش (۲۵۸/۷)

پوشندگان گناه: غَفُورًا. ۴۳/۴ (۳۵۶/۵) پوشندگی: خُفِيَّةٌ. ۵۵/۷ (۲۱۴/۸). الغیب.

۹۱/۵ (۱۱۹/۷)

خُفِيَّةٌ: سِرٌّ باشد. (۲۲۳/۸) پوشیده: مَكْنُونٌ. ۴۹/۳۷ (۱۷۶/۱۶)

غَمَّةٌ ۷۱/۱۰ (۱۷۵/۱۰) مُسْتَخْفٍ ۱۰/۱۳ (۱۷۵/۱۱)

مکنون: مصون و پوشیده باشد از گردِ هوا و تابش آفتاب، تا گرد بر او ننشاند و رنگِ او بنگرداند. تشبیه به سپیده خایه کرد ایشان را، که پوشیده باشد به پوست. (۱۰۹/۱۶)

پوشیده شد: تَوَارَتْ: ۳۲/۳۸ (۲۷۰/۱۶) عُمِيَتْ: ۲۸/۱۱ (۲۴۲/۱۰)

پنهان شد. پوشیده گشت: تَشَابَهَ: ۱۶/۱۳ (۲۰۴/۱۱)

پوشیده مدار آواز: لِاتَخَافَتْ: ۱۱۰/۱۷ (۲۸۱/۱۲) پوشیدنی: لَبَسَ: ۱۵/۵۰ (۵۰/۱۸)

- در معنی رَبِّ، حدود کاربرد را به گونه آگاهی به لغت و مفسرانه ذکر می کند:

پروردگار جهانیان: رَبِّ الْعَالَمِينَ. ۲/۱ (۶۲/۱)

معنی رَبِّ، سید و مالک باشد، به معنی صاحب و مرتبی. اطلاق این اسمِ اَلَّا بر خدای-

تعالی - نشاید کردن. (۶۷/۱ به بعد)

- گاه اندازه و میزان یک کلمه مشخص می شود :

بَر خورداری از : مَتَاعٌ ۲۶/۱۳ (۲۰۶/۱۱)

یعنی به مقدار کفی از خرما که مردم به مزد ستان دهند یا قدری آرد. (۲۱۸/۱۱)

متاع: تمتع باشد و بَر خورداری از متاع دنیا از این جاست. (۲۲۴/۱)

- گاه لغت را از جهت نوع بررسی می کند:

آب خوردنِ خود: مَشْرَبُهُمْ. ۶۰/۲. آب خورشِ خود. ۱۶۰/۷.

مَشْرَبٌ: جای شرب باشد و به معنی مصدر باشد. (۳۰۶/۱)

- گاهی ضمن بیان معنی کلمه، اصل و بنیاد لغت را به همراه بعضی اشتقاق‌های آن

ذکر می کند :

أركان حجّ ما: مَناسِكنا. ۱۳۸/۲. (۱۴۴/۲)

مراد به مناسک، معالم و ارکان و افعال حجّ است. (۱۷۰/۲) و مَناسِك، جمع مَنسِك،

والمَنسِك: المَوْضِع وَ نَسَكَ: إِذَا تَعَبَّدَ وَ النَاسِك: العَابِد. (۱۲۹/۳) جانوری: دَابَّه. ۱۶۴/۲

(۲۶۴/۲)

دابه در لغت، هر چیزی باشد که بر زمین بروید، بهری مرکوب، و بهری مأكول. بهری

برای زینت، بهری برای منفعت و بهری را ظاهر مضرت و معنی منفعت ... (۲۷۲/۲)

گاهی ضمن بیان معنی لغت، آن را با لغتِ هم معنی آن می‌سنجد و اعلام نظر می‌کند:

بُتانی: أصنام. ۱۳۸۷. (۳۴۴/۸)

صنم آن باشد از بُتان که مصوّر باشد و وُثن، آن باشد که نامصوّر باشد. (۳۶۵/۸)

درویشان: مساکین ۳۳/۲

مسکین آن بود که از فقیر به بود، او را ضعیف حال باشد و او را بُلغه‌ای بود از

عیش و کفایتش نبود. ۳۱۳/۲

- گرچه بیان توضیحات در فرهنگ قرآنی ۲ جلدی عربی به فارسی آن نیز آمده

است ولی در جلد سوّم این مفاهیم منسجم‌تر و برجسته‌تر می‌نماید و توجّه خواننده را

به خود جلب می‌کند؛ آن را با چاشنی ذوق و بدیع بودن شیوه بیان، مجذوب خود

می‌نماید؛ علاوه بر آن که فرهنگ فارسی به عربی انس و علاقه‌ای در انسان را بر

می‌انگیزد و آشنایی با الفاظ پارسی رغبت در یادگیری معادل عربی و دیگر توضیحات را

در دل انسان بر می‌انگیزد.

- گاه کاربرد کلمه در زبان عربی و عمومیت آن و هم‌چنین در زبان پارسی ذکر شده

است:

آسمان: السّماء. ۲۲/۲ (۱۵۱/۱)

عرب، هر چه سایه برافکند از بالا، آن را سما گویند، سقف خانه را سماء البیت گویند

و به پارسی نیز آسمانه خانه گویند، و ابر را سماء گویند. (۱۴۴/۱)

- و گاه مانند یک فقیه به تفسیر و بیان مفهوم کلمه می‌پردازد:

از پس: اذّبار. ۴۰/۵۰. (۵۳/۱۸). مِنْ بَعْدِ. ۲۷/۲. (۱۷۵/۱)

مراد دو رکعت پیش از صبح است که آن را رکعتا الفجر گویند. سنت نماز بامداد،

دو رکعت است بعد از نماز شام پیش از آن که سخن گویند، در رکعت اوّل الحمد بخواند

و قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ و در رکعت دوم، الحمد و قُلْ هُوَ اللَّهُ. نماز او در علیّین بنویسند.

تسبیح که در عقب نمازهای فرض کند. نوافل است از قفای فرایض. (۸۰/۱۸) به بعد.

معانی بعضی لغات قرآنی را به همراه تعبیر و تفسیر خاص، بیان می‌کند:

مَکّیان. الأمّیین. ۲/۶۲. (۱۹۱/۱۶)

چیزی نخوانند و ننویسند، یعنی عرب. و گفتند: مراد به اَمَّیان، مَکَّیان اند، برای آن که مَکَّه را اُمُّ الْقُرَى خوانند. (۱۹۳/۱۹)

- گاه ضمن ذکر معنی فارسی لغت، ضدّ آن را نیز می‌آورد تا معنی، بهتر مشخص شود:

بی خودی: سَفَهًا. ۱۴۰/۶ (۳۸/۸)

سَفَه، نقیض حَلِم باشد و سَفِیه، ضدّ حَلِیم بود و اصل او خَفْت و سبکی باشد به سبک‌ساری. (۵۹/۸)

سَفَهَاء، جمع سفیه باشد و سَفَه، ضعف رأی و جهل بود به مواضع منافع و مضار. و اصل سَفَه در لغت، خَفْت بود و تَوْب سَفِیة: گویند جامه‌ای که تَنُک بافته بود و از این جا سفیه، ضدّ حَلِیم بود. (۱۲۴/۱)

- گاهی صورت ابدال کلمه را ذکر می‌کند:

بیارید: هاتوا ۱۱۲/۲ (۱۱۱/۲)

اصل « هاتِ » « آت » بوده است ای: اَعْطِ، آن گه که همزه را « ها » کردند. (۱۱۱۶/۲)

در این مجال اندک به بخشی کوچک از گستره بیکران این تفسیر وزین اشاره شد.

فهرست منابع

۱. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی النیشابوری، رَوْضُ الْجَنَانِ وَ رَوْحُ الْجَنَانِ فِی تَفْسِیرِ الْقُرْآنِ مَشْهُورٌ بِتَفْسِیرِ الْوَالْفَتْحِ رَازِی، به کوشش یاحقی، محمدجعفر، ناصح، محمد مهدی، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۲۰جلد (جلد ۱، ۱۳۷۱).
۲. اشرف‌زاده، رضا، قدمگاهی، نسرین، فرهنگ لغات، وجوه و تشابهات قرآن بر اساس تفسیر ابوالفتح رازی، ۱۳۸۸، ۳جلدی، مشهد، انتشارات سخن‌گستر و معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی.
۳. بهار، ملک‌الشعرا، ۱۳۸۴، سبک‌شناسی (تاریخ تطور نثر فارسی)، ۳جلدی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ هشتم.
۴. حقوقی، عسکر، ۱۳۴۷، تحقیق در تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۵. دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۷۳، لغت‌نامه، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۶. سادات ناصری، سیدحسن، دانش‌پژوه، منوچهر، ۱۳۶۹، هزار سال تفسیر فارسی، تهران نشر البرز.
۷. کهنساری، داوود، ۱۳۸۱، مقایسه تفسیر رَوْحِ الْجَنَانِ وَ رَوْحِ الْجَنَانِ بِتَفْسِیرِ مَفَاتِیحِ الْغِیْبِ بِاِتِّکَادِ بَرِ مَسَالِهٖ اِمَامَتِ (پایان نامه)، مشهد، کتابخانه آستان‌قدس رضوی